

باسمه تعالی

سال‌های گذشته که بنده مطالب هایدگر را دنبال می‌کردم متوجه نگاه آقای جولیان یانگ تحت عنوان «هایدگر و آپسین» شدم که در جای خود به عنوان حضور در «وجود» و باز حضور در «وجود»، امری است قابل توجه و بدین لحاظ یادداشت‌ها و خلاصه‌ای که از آن کتاب شد، خدمت رفقا تقدیم می‌شود. امید است که در راه‌جویی نسبت به «تفکر» مفید افتد.

طاهرزاده

هایدگر و آپسین، جولیان یانگ، ترجمه بهنام خداپناه، انتشارات حکمت، سال 1394

باسمه تعالی

چرخش هایدگر در سال 1930 آغاز شد و در سال 8- 1936 کامل شد و از فلسفه به درون‌عرفانی فرو لغزیده. سرانجام نویسنده‌ی «هستی و زمان» تسلیم عرفان می‌شود، در عین حال فلسفی است.

در رساله «در باب ذات حقیقت» در سال 1930 چرخش هایدگر شروع می‌شود و با مقاله‌ی «خاستگاه اثر هنری» در سال 1936 ادامه یافت. هایدگر می‌گوید: حقیقت به مثابه‌ی ناپوشیدگی، همیشه به نحوی هم‌زمان آمیخته با «اختفاء» است.

هایدگر آنچه را حقیقت - آشکارگی - می‌پوشاند امر رازآمیز می‌خواند و از این جهت حقیقت عجیب است.

افق‌های استعلایی یا پیشینی ویژگی وجود من است، چیزی که من به عنوان عضوی از دوره‌ی فعلی فرهنگ تاریخی که بدان تعلق دارم، در آن به عنوان امر ضروری ساکن می‌شوم.

هستی، فهم خاص روشنایی یا ناپوشیدگی بنیادین است که در رویه‌های زبانی یک فرهنگ مفروض، در زمانه‌ای مفروض از وجود تاریخی آن، تجسم می‌یابد.

32- تنها انسان گشوده به هستی است و اجازه می‌دهد هستی حضور یابد - به واسطه‌ی کاربرد او از زبان - حضور به گشایش یک روشنایی نیازمند است و به خودی خود از طریق این وابستگی بخشیده شده به انسان است که باقی می‌ماند. گرچه انسان به هستی وابسته است اما انسان نیز به شکلی برابر به روشن‌شدگی هستی وابستگی دارد. طبیعت انسان در روشن‌شدگی اوست.

«هستی» همچون یک اسم پیش پا افتاده و معمولی عمل نمی‌کند و این‌که هستی یک هستنده نیست، بلکه نیستی است - نه شیء- همچنان که میدان دید، چیزی نیست که دیده شود. وضع هستی اُنتولوژیک است و نه اُنتیک.

در مورد شعر و نقاشی معتقد است می‌توان از آن مسیر امر غیر قابل فهم را برای خود قابل فهم کرد و مستقیم اندیشید و راز مقدس را حاضر کرد.

43- اندیشه‌ی فلسفی با اشاره به سپهر «رازآمیز» خاتمه یافته ولی خود فیلسوف در بیرون آن باقی می‌ماند و متون اولیه‌ی هایدگر از این نوع است، ولی متون و اسپین او شامل ترکیبی از اندیشه‌ی متاملانه و شاعرانه می‌شوند.

44- زمانی که موضوع بر سر اختصاص دادن در باره‌ی «امر رازآمیز» به زندگی باشد، یک

تصویر از هزاران کلمه ارزشمندتر است. گذار از اندیشه‌ی متأملانه به اندیشه‌ی شاعرانه ضروری است، چرا که تنها این قسم اخیر است که قدرت آن را دارد تا کل هستی یک فرد را درگیر خود ساخته و از این رو زندگی فرد را دگرگون سازد.

در حالی که شعر امر قدسی را بنیان می‌نهد، اندیشه به این نکته تصدیق می‌کند که امر مقدس حقیقتاً وجود دارد.

مصیبت و فلاکت مدرنیته، فراموشی هستی است. 47- برای هایدگر دو هستی B و b معنا داشت.

هستی B همان خدا است (این خدا نباید با آنچه هایدگر آن‌ها را خدایان می‌نامد اشتباه کرد)، هرچند همواره از خدای یزدان‌شناسی مسیحی و متافیزیک روی‌گردان است. هستی B گویی نوری را برمی‌افروزد و به شکلی هم‌زمان هم خود را می‌بخشد و هم خود را انکار می‌کند. اندیشه‌ی شاعرانه ما را به سوی هستی B می‌رساند. آن هستی که به لحاظ مفهومی غیر قابل فهم، کاملاً دور و دورترین است.

انسان‌ها افق‌های ناپوشیدگی خود را نمی‌آفرینند.

51- ما باید در باره‌ی سرچشمه‌ی حضور به تأمل بنشینیم، نه تنها در باره‌ی هستی b بل در باره‌ی ذلت آن نیز بیندیشیم.

متافیزیک را به عنوان وضعیت زمانه‌ی ما، ذات نیهیلیسم معاصر، بنیان نهایی فلاکت مدرنیته و بنیان نهایی فراموشی هستی است. متافیزیک به راستی به ارائه‌ی هستندگان در هستی‌شان (b) می‌پردازد و به هستی‌هستندگان

می‌پردازد، از حقیقت خود هستی پرسش نمی‌کند، همچنان از ذات انسان بدان نحوی که به حقیقت انسان تعلق دارد نمی‌پرسد.

56- مطلق‌سازی یک افق باعث می‌شود اولاً: ما را نسبت به فراوانی افق راستین واقعیت و رازآمیز، فراموشکار می‌کند. ثانیاً: نسبت به معنای جهان‌مان به عنوان امری بخشیده‌شده به ما به وسیله‌ی «آن» فراموشکار می‌سازد. از این رو متافیزیک مانع دستیابی به ژرفنای هستی B و راز خودپوشانندگی هستی B می‌شود و بخشش‌اش به ما را مسدود می‌کند.

پژوهش اُنْتیک در محدوده‌ی هستندگان است مثل زیست‌شناسی هستندگان، در حالی‌که پژوهش اُنْتولوژیک شرایط هستی هستندگان را در شکل کلی مورد پژوهش قرار می‌دهد.

2- فلاکت مدرنیته

فقدان اقامت‌گزیدن یا در جهان‌بودن از فلاکت‌های مدرنیته است و دیگر ناتوانی انسان مدرن است برای به تملک‌درآوردن مرگ. چون فاقد امنیت هستیم مرگ را نمی‌توانیم به تملک خود در آوریم، همچنان‌که نمی‌توانیم درد را به تملک خود در آوریم. دیگر مشکل مدرنیته خشونت تکنولوژی مدرن است نسبت به طبیعت و انسان، از آن جهت که هر دوی این طبیعت‌ها را به ماده‌ی خامی برای فرایند تولید و مصرف تبدیل می‌کند و او علت اصلی همه‌ی این بیماری‌ها را متافیزیک و مطلق‌سازی می‌داند.

68- می‌گوید: خدایان زنده، شخصیت‌هایی هستند که الهام‌بخش ما برای زیستن مطابق آداب و رسوم اساسی جامعه‌ی ما هستند. به

همین دلیل آن‌ها باید تابناک باشند. مسیح به منظور آن‌که الهام‌بخش کسی در زندگی مسیحی باشد باید بدرخشد. مدرنیته حس خود نسبت به امر قدسی را کاملاً از دست داده است. دیگر هیچ خدایی آدمیان و اشیاء را به گرد خود فراهم نمی‌آورد تا به وسیله‌ی چنین گردد هم‌آیی‌ای تاریخ جهان و اقامت‌گزیدن موقتی انسان را در آن معین سازد. دیگر هیچ خدایی به زندگی فرهنگ ما به عنوان یک کلّ شکل نمی‌دهد، ما با فقدان پرتو الوهیت همراهیم. به طبیعت - و خانواده- به عنوان اموری مقدس واکنش نشان نمی‌دهیم.

جهان، سحرآمیزی خود را از دست داده است. هایدگر معتقد است صورت‌های تاریخی زندگی هرگز فرآورده‌ی قصد و نیت آدمی نیستند، بل آن‌ها به وسیله‌ی هستی B فرستاده شده‌اند، پس ما همواره گیرنده‌ایم نه آفریننده.

3- ذات تکنولوژی مدرن

«هستی» ذات هستندگان است.

متافیزیک، ذات تکنولوژی مدرن است و نیز گشتل، ذات تکنولوژی مدرن است. کدام ویژگی تکنولوژی مدرن غربی را از تکنولوژی هر فرهنگ دیگر و هر زمانه‌ی دیگر متمایز کرده؟ تکنولوژی باستان در نسبتی موزون و محترمانه با طبیعت بود و تکنولوژی مدرن در نسبتی از تجاوز و هتک حرمت یا خشونت با طبیعت عمل می‌کند.

هایدگر می‌گوید: آن‌که بر چیستی جهان آگاه است می‌داند در میانه‌ی این چیستی چه چیزی را اراده کند. نحوه‌ی عمل فرد به نحوه‌ی نگاه

او به امور بستگی دارد. تَخْنِه به ظهوررسانی به معنای شکوفائی طبیعت است و یاری‌رساندن برای شکوفائی طبیعت. تَخْنِه به ظهوررسانی به یاری انسان است که عبارت است از صنعت و هنرهای زیبا و هنرهای ذهنی.

رویکرد به طبیعت در یونان، رویکرد همراه با حفظ و نگهداری بود و ملایمتِ رخصت‌دادن به آنچه در حال ظهور است.

ذات و بنیانِ خشونتِ تکنولوژی مدرن در گشتل و به قاببردن و چارچوب‌سازی است که افقی از ناپوشیدگی است که مطابق آن بودن به معنای بودن به عنوان بخشی از منبع است. - رابطه‌ی تولیدکنندگی و مصرف‌کنندگی- آدمی با از دست‌دادن چنین تمایزی، خودش به بخشی از فرایند تبدیل شده که مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد. انسان‌ها مهم‌ترین ماده‌ی خام به‌شمار می‌روند.

در جهانِ گشتل، انسان‌ها از یک سو منبع هستند و از سوی دیگر به شکل فردی ارزشمند به‌شمار می‌آیند.

کار، به معنای چیزی است شبیه تولید نیتمندِ تغییری در جهان نه استخدام همراه با حقوق و مستمری و به هیچ‌وجه کار نقطه مقابل آسودگی و فراغت قرار نمی‌گیرد.

انسان هستنده‌ای است که با کار، جهان را آن‌گونه که خود می‌خواهد بازنمایی می‌کند و این ویژگی محوری وجود آدمی است و بنابراین انسان به نحو کلی همواره یک کارگر است.

گشتل انسان را به درون نسبتی از ضدیت با اشیاء پرتاب می‌کند، نسبت تحمیل - آشکارگی پوئیسس را می‌پوشاند که چیزی غیر از منبع صرف آشکار می‌شوند -

91- زمانی که یک هستنده به یک اُبژه تبدیل می‌شود به سوی انسان به منظور اهداف تکنولوژیکی یعنی اهداف تولیدی تحریف می‌شود. در ابتدا هستنده‌ها در چیستی‌شان در طبیعتی مستقل از ما و اعمال ما آشکار می‌شوند، در برابر ما بودن‌شان آشکار می‌شود و گشتل این نگاه را از انسان می‌گیرد و اشیاء منحصراً بودن‌شان بر حسب برای ما آشکار می‌گردند و چیزبودگی‌ها را در حجاب میبرد و خشونت به طبیعت پیش می‌آید و جلوگیری از این‌که چیزی آن‌چه هست باشد. جهان زمانی به عنوان پوئیسس حاضر می‌شود که به عنوان یک مکان مقدس و به عنوان خود آشکار شود.

وقتی روشن شود زمانه، زمانه‌ی گشتل است که در آن، جهان به عنوان منبع صرف آشکار می‌شود، زمانه، زمانه‌ی مطلق‌سازی است. گشتل خود آشکارگی را می‌پوشاند و مانع آشکارشدن سایر ابعاد می‌شود و به متافیزیک تبدیل می‌شود.

97- گشتل تنها در مدرنیته است که این خطر به یک واقعیت تبدیل شده است. گشتل تنها در مدرنیته است که به سرنوشت تبدیل شده.

98- زمانی که به چیزها از دیدگاه عملی نگریسته می‌شود، یعنی آن‌ها به عنوان «ابزار» مورد توجه قرار می‌گیرند، در خود بودگی‌شان در کارآمدی‌شان ناپدید می‌شوند و آن‌ها را به اموری بی‌رنگ و روح تبدیل می‌کند.

100- یونانیان به خشونت متافیزیک تسلیم نمی‌شدند - تنها در مدرنیته است که گشتل به سرنوشت

تبدیل شده - زیرا پادزهر آن را در اثر هنری یافته بودند.

تعطیلات اصیل به معنای روز مقدس به معنای خارج شدن از کنشگری روزانه یا گسست از کار است. این خارج شدن پادزهری برای گشتل است و در مدرنیته چنین پادزهری را از دست داده ایم و تعطیلات تبدیل شده به استراحت و آماده شدن برای کار. تعطیلات مدرن در نسبت با کار تعریف شده، در حالی که تعطیلات اصیل، توقف حقیقی در کار و خارج شدن از روزمرگی است که در آن چیزها به عنوان منبع صرف آشکار می شوند. خارج شدن از وضع معمول و زمانی برای بازیافتن خویش - نه به معنای تن آسایی - به معنای بازیابی احساسات خود و گریز از آن دسته و هم های ادراکی که سبب روزمرگی ملال آور می شوند. در چنین زمانی اشیاء در ذات خود و در خودبودگی شان، آشکار می شوند. چیزها به عنوان ابژه ها در استقلال کامل خود از ما آشکار می گردند. به قول هولدرلین:

همچو زمانی در تعطیلات، که کشاورزی در میان

روز، به مزارع خود سرکشی می کند

زمانی که در سرتاسر شب شرعی، برق های خنک به زمین می خورند و طوفان همچنان در دوردست می غرد و سبزه ای نو روئیدن آغاز می کند.

از این رو شاعران به نحوکل آن دسته از کسانی اند که همواره در تعطیلات یا وضع جشن به سر می برند.

به سوی آگاهی از این شگفتی که جهانی در حال جهان بودگی است و اینکه به جای هیچ چیز، چیزی وجود دارد و چیزها وجود دارند و ما خود را در میانه شان می یابیم و گام

برمی‌داریم. آن‌ها بخشیده شده به ما هستند در آشکارگی الوهیت خود.

جهان به رغم تاریکی‌اش برای آنان که دیدگانی گشاده دارند، مکانی است به شکل خارق‌العاده زیبا در حدّ یک موهبت.

«حال‌ها» احساسات درونی نیستند، بلکه شیوه‌هایی هستند که هستندگان به مثابه‌ی یک کل از طریق آن‌ها آشکار می‌شوند.

چیزها به نحو کلی و به عنوان هستندگان نورانی و مقدس، به عنوان اموری ظاهر می‌شوند که باید مورد احترام و مراقبت قرار گیرند. مراقبت اصیل از چیزها تنها وقتی ممکن است که آن‌ها در «خودبودگی‌شان» آشکار شوند.

مدرنیته تعطیلات اصیل را از دست داده است. ما در زمان گسست از کار، همچنان در کار به سر می‌بریم. فرهنگ ما به فرهنگ اعتیاد به کار تبدیل شده... این گشتل است که هم تجربه‌ی ما از خودمان و هم تجربه‌ی ما از جهان‌مان را تعیین کرده.

اگر قرار است که بر خشونتِ رابطه‌ی تکنولوژیکی مدرن در قبال واقعیت، چیرگی حاصل کنیم، باید بیاموزیم چگونه در وضع جشن سکونت یابیم. به جای آن‌که در وضع «داشتن» ساکن شویم باید بیاموزیم که چگونه در وضع «بودن» سکونت یابیم. ما باید شاعرشدن را بیاموزیم.

4- اقامت‌گزیدن

113- گفت فلاکت مدرنیته، فقدان خدایان، خشونت تکنولوژی و بی‌خانمانی است که ریشه در متافیزیک دارد.

انسان بودن به معنای اقامت‌گزیدن است. اقامت‌گزیدن ذات انسان است. اقامت‌گزیدن به معنای بودن در آرامش و تحت مراقبت قرارگرفتن است و چیزی را به طبیعت خود واگذاریم.

اقامت‌گزیدن، در خانه بودن است. محلی که شخصی در آنجا از آسیب محفوظ است. اقامت‌گزیدن به معنای تجربه کردن خویش است در محلی امن.

118- تسلیم شدن به گشتل، تکنیک دیگری است برای گریز از مالکیت مرگ.

119- با چنگ زدن به متافیزیک می‌پنداریم هیچ سویی دیگری برای جهان هستندگان مان وجود ندارد و زندگی به اضطراب از مرگ تبدیل می‌شود و اقامت‌گزیدن از میان می‌رود و چیرگی بر متافیزیک کلید غلبه بر چنین اضطرابی است. زیرا سویی دیگر جهان نیستی رمزآلودی است نه نیستی تهی. مرگ آن سوی زندگی است که از ما روی برتافته و خاموش می‌شود. چیزی فراسوی هستندگان. امری که در اندیشه‌ی غیر شاعرانه غیر قابل فهم است.

چیرگی بر متافیزیک عبارت است از ورود به «حالت جشن»، حالتی که در آن جهان به عنوان مکانی مقدس و درخشان اشکارگی الوهیتی خود را آشکار می‌کند و در نتیجه‌ی این آشکارگی، هستندگان در «خودبودگی» شان حضور می‌یابند و بدان‌گونه که فی‌نفسه هستند آشکار می‌شوند. در عوض بهره‌برداری و خشونت نسبت به چیزها که ویژگی زندگی در گشتل است، دل‌مشغولی ما پیروی از حفاظتی می‌شود که از تعلقی به امر

ذاتی در همه‌ی هستندگان ناشی شده است. به جای بهره‌کشی و خشونت نسبت به چیزها به منظور مقاصد بدون هدف تولیدی، دل‌نگرانی ما حفظ و کامل‌کردن ترتیب چیزهایی می‌شود که در وضع جشن بر ما آشکار شده‌اند. گرچه ما کار زیادی انجام می‌دهیم، اما هیچ‌چیز تولید نمی‌کنیم.

چیرگی بر متافیزیک مستلزم جابه‌جایی «من» است.

متانت در مواجهه‌ی با مرگ در یگانگی با هستی قرار می‌گیرد و این یگانگی در درون قفس متافیزیک قابل تجربه نیست. بنابراین امنیت راستین نه در گریز از مرگ، بلکه در چیرگی بر متافیزیک است.

اقامت‌گزیدن مشتمل است بر شبان هستی، شبان خودآشکارگی هستی به عنوان جهان و نه متجاوزبودن نسبت به آن. اقامت‌کننده کسی است که به هستندگان اجازه‌ی بودن می‌دهد.

اقامت‌گزیدن زمانی نگاهبانی است که هستندگان در «خودبودگی» درخشان خود حاضر می‌شوند ولی زمانی که متافیزیک در صحنه است هستندگان به وضع تکبُعدی منبع تبدیل شده و تیره و تار می‌شوند، بدون درخشندگی خود.

متافیزیک عاملی می‌شود برای ناتوانی انسان در مراقبت از چیزها و انسان به جای آن‌که به نگاهبانی متین تبدیل شود به یک سوء استفاده‌کننده‌ی مضطرب بدل می‌شود.

همگی ما در جهانی مقدس سکونت داریم، جهانی که خودآشکارگی الوهیتی است که خود را می‌پوشاند. همگی ما در حضور خدا سکونت داریم در نتیجه همگی ما در مواجهه با مرگ

ایمن هستیم. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که نگهبانان آن به‌شمار می‌آییم. خواه بدانیم یا نه، اقامت‌گزیدن ذات ما است و جهان نیز موطن ما، ولی در مدرنیته از فهم اقامت‌گزیدن ذاتی خود و از تجربه به‌دست‌گرفتن آن ناکام هستیم زیرا از تجربه‌ی مجاورت با هستی ناکامیم. بی‌خانمانی نشانه‌ی فراموشی هستی است.

5- چرخش

132- اولین کاری که هایدگر در سال 1949 در مقاله‌ای تحت عنوان «چرخش» انجام می‌دهد، دوری از ماشین‌ستیزی است. او می‌گوید: این‌که چرخش باید روی دهد به هیچ‌وجه به معنای این نیست که تکنولوژی که در ذات آن گشتل قرار دارد، منسوخ می‌شود. تکنولوژی هرگز سرنگون یا تخریب نمی‌شود، بلکه تغییر شکل می‌دهد. رستگاری نه مشتمل بر منسوخ‌شدن ناپوشیدگی تکنولوژیکی ما نسبت به هستی، بل فسخ سوء تفسیر متافیزیکی از آن باشد.

علم مدرن به عنوان علم ریاضیاتی بخشی از تحمیل و بخشی از برنامه‌ای است برای به‌دام‌انداختن امر واقع به منظور ایمن‌ساختن آن در شیوه‌ای که هایدگر آن را شیوه‌ای وحشتناک توصیف می‌کند. علم مدرن به‌عنوان علمی ریاضیاتی ضرورتاً در خشونت طرح تکنولوژیکی مدرن به نحو کلی مشارکت دارد. از سوی دیگر علم یونان از آنجایی که در جستجوی کنترل و بهره‌برداری از طبیعت نبود، علمی چندان دقیق هم نبود.

139- می‌گوید: زمانی که چرخش روی می‌دهد ما نه ماشین‌ها را ترک خواهیم کرد و نه علمی که آن‌ها را ممکن می‌سازد. تفاوتی که صورت خواهد گرفت عبارت است از اینکه ما هم از ماشین‌ها استفاده خواهیم کرد و هم علم را به‌کار خواهیم بست، اما دیگر نه به‌عنوان ساکنان جهان تاریک گشتل، بل به‌عنوان اقامت‌کنندگانی در جهان درخشان جشنواره. از این رو به عنوان هستندگانی که از قفس متافیزیک گریخته‌ایم، خود را با چیزهای جهان‌مان که در گستره‌ی فضا مناسب با ذاتشان اعاده شده‌اند؛ سازگار خواهیم کرد. ما به‌عنوان هستندگانی که به چیزها و همچنین رهایی از متافیزیک دست یافته‌ایم، دست از بهره‌کشی و تجاوز بر خواهیم داشت و از نو وارد ذات‌های خود به‌عنوان نگاهبانان هستی می‌شویم. این نوعی از چرخش است که ما باید به منظور رسیدن به آن تلاش کنیم.

6- سرنوشت‌باوری

بسیاری معتقدند آن حیاتی که ما بیشتر تا اندازه‌ای واجد آن بودیم با سرعتی هرچه تمام‌تر در حال ناپدید شدن است، چه ارزش‌های خانوادگی و چه ارزش‌های جمعی و چه دخالت انسان‌ها بر روی زیست‌کره. درباره‌ی چرخشی که ما به انجام آن نیازمندیم می‌توان با هایدگر هم‌دل بود. راهی میانه بین تأیید مهربانانه‌ی تکنولوژی مدرن از یکسو و مطالبه‌ی ماشین‌ستیزی به منظور بازگشت به دوره‌ی غارنشینی از سوی دیگر.

هایدگر می‌گوید: گشتل از طریق انسان صورت پذیرفته ولی انسان آن را ایجاد نکرده. گشتل سرنوشتی است که به وسیله‌ی هستی فرستاده و مقدر شده. همچون هر آشکارگی تاریخی دیگری. تنها کاری که از ما ساخته است انتظار برای ورود آشکارگی جدید از واقعیت است تا وضع تباه‌شده فرهنگ جاری ما را سامان بخشد. این همان اندیشه‌ی سرنوشت باوران است.

ملاحظه می‌کنید که هایدگر معتقد است چرخشی که باید پیش آید چیزی است که ما نمی‌توانیم سبب رخ دادن آن شویم. گشتل موجب وهمی می‌شود که چیزها چیزی نیستند مگر منبع صرف و چرخش متضمن گسست از ماشین‌ها نیست، بلکه متضمن چیرگی بر وهم متافیزیکی است تا بار دیگر چیزها در «خوبودگی» مقدشان آشکار شوند و ما ملزم خواهیم بود تا بار دیگر «نگاهبان» آن‌ها شویم.

هایدگر می‌گوید: همه‌چیز بستگی به این دارد که بیندیشیم و این‌که خود را در گونه‌ای از اندیشیدن درگیر سازیم تا سبب برخاستن نیروی نجات‌بخش شود. به جای خیره‌شدن صرف به امر تکنولوژیکی - و شاید نفرین‌فرستادن به آن به عنوان امری اهریمنی- در درجه‌ی اول به ذات تکنولوژی مدرن توجه کنیم، این توجه‌کردن، نیروی نجات‌بخش را در ظهورش آشکار می‌سازد به همان معنایی که هولدرلین گفت: آن‌جا که خطر قرار دارد / نیروی نجات سر برمی‌آورد.

وقتی متوجه باشیم گشتل که آن در میان امکان‌های بی‌شمار از آشکارشدن که مدرنیته آن را به عنوان تنها شرح درست از طبیعت می‌داند، یکی از آن‌ها است، به وهمی که

متافیزیک خوانده می‌شود پی می‌بریم و از آن رها می‌شویم که در جهان بدون خدایان و بی‌خانمان و پرخشونت باشیم و به راز همه‌ی آشکارگی‌ها - که همان حقیقت است - نظر می‌کنیم. نوع دیگری از تفکر که سبب برخاستن نیروی نجات‌بخش می‌شود اندیشه‌ی شاعرانه و یا هنر است که امر قدسی را بنیان می‌نهد تا خدای ناشناخته با نظر به چیزها بدرخشد و جهان الوهیت که خود را می‌پوشاند، آشکار شود. بدون چرخش درونی قلب که امر روشنایی‌بخش را آشکار سازد هر سیاست اجتماعی که باشد نمی‌تواند شخص را از گشتل برهاند زیرا قلمرو درونی به وسیله‌ی کنترل بیرونی دسترس‌پذیر نیست.

ما به انتظارکشیدن وادار شدیم، تنها یک خدا می‌تواند ما را نجات دهد زیرا مسئله‌ی تکنولوژی فراسوی کوشش انسانی در دستان خدا است، به همین دلیل چرخش نه با فراخوان به سوی کنشگری که با فراخوان به سوی نوعی از دعا خاتمه می‌یابد.

باشد که جهان در جهان‌بودگی‌اش نزدیکترین آینده‌ای باشد که نزدیک شود. آن‌چنان که حقیقت هستی را به ذات انسان نزدیک سازد و بدین‌سان تعلق‌داشتن به درخواستِ آشکارسازی را که به خودآمدن اوست به انسان عطا کند.

هایدگر می‌گوید: گرچه گشتل نوعی از سرنوشت است، سرنوشتی که کاملاً بر ما حکمرانی می‌کند، اما هرگز سرنوشتی نیست که ما را وادار کند. به هیچ‌وجه ما را به اضطراری بازدارنده به

منظور ادامه دادن به تکنولوژی محدود نمی‌سازد. گرچه ما نمی‌توانیم گشتل را ناپدید سازیم، با این حال چیزهایی وجود دارند که با انجام دادن آن‌ها می‌توانیم چنین کاری را تقویت کنیم. یعنی واقعیتی که ما را قادر می‌سازد تا با امید زندگی کنیم و ما را به امید داشتن در پرتو رو به رشد نیروی نجات‌بخش فرا می‌خواند که آن همان اندیشه‌ی شاعرانه و متأملانه است. اگر ما در چنین نوعی از تفکر درگیر شویم، خواهیم توانست خود را از جریان اصلی زندگی «قاب‌بندی‌شده»ی مدرنیته عقب کشیده و به نوعی از کوچیدن مبادرت کنیم و گامی به بیرون متافیزیک برداشته و راه خود را به سوی گستره‌ی فضای مناسب با ذات‌هایمان می‌یابیم و تبدیل به هستندگان می‌شویم که اقامت می‌گزینند.

گرچه ما نمی‌توانیم سبب چرخش جهان شویم، با این حال هر یک از ما همچون سقراط قدرت آن را داریم که زندگی‌های خود را در کشش محض به سوی هستی که همواره از ما پاپس می‌کشد، قرار دهیم. از آنجایی که میان چرخش شخصی و چرخش جهان پیوند وجود دارد، صورت‌دادن به چرخشی شخصی جهت اقامت‌گزیدن، نیروی نجات‌بخش را در فزونی‌اش می‌پرورد.

7- اخلاق اقامت‌گزیدن

153- ما نمی‌توانیم بر تاریخ حکومت کنیم اما هر یک از ما می‌توانیم چرخش شخصی را صورت دهیم که این نوعی پرورش‌دادن چرخش جهانی است. اقامت‌گزیدن ذاتی انسان است حتی اگر نسبت به آن فراموشکار باشیم، باز هم در یک

جهان مقدس زندگی می‌کنیم، جهانی که باید تحت مراقبت قرار گیرد. پس ما نگاهبانان هستی هستیم و این نحوه راستین در جهان بودن ما است - خواه از این وظیفه آگاه باشیم یا نباشیم. مراقبت آن است که ما چیزی را که پیش رویمان است به طبیعت خودش واگذاریم یا چیزی را در حضور خاص خودش رها سازیم. مادامی که انسان اقامت می‌گزیند چهارگانه‌ی جهانی است که او در آن ساکن می‌شود. اقامت‌گزیدن یعنی تعلق داشتن به چهارگانه‌ی زمین و آسمان و میرندگان و الوهیان. اما تنها جهان برای آن دسته از افرادی که در معنای وجودی «اگزیستانسیال» اقامت می‌گزینند خود را به عنوان چهارگانه آشکار می‌کند و انسان می‌تواند آن چهارگانه را در چهارگانگی‌شان تجربه کند.

هایدگر در جهان بودن انسان یعنی دازاین را مفهومی ساختاری می‌فهمد و وابسته بودن انسان‌ها به با دیگری بودن را خصیصه‌ی اساسی ساختار در جهان بودن تلقی می‌کند.

158- خدایان در مقصود هایدگر که بعضاً با فرشتگان نام می‌برد حامل پیامی هستند که به شکلی با چیزی همراه می‌شوند. قوانین الوهی یک جماعت، همان چیزی است که تصمیمات ساده و اساسی که تاریخ جماعتی را به آن جماعت می‌بخشند. فهم بنیادین یک جماعت از طریق درست‌بودنش، به نحو جمعی و فردی، همان آداب و رسوم بنیادین آن جماعت است.

159- قوانین الوهی به وسیله‌ی خدایان پیام آور به ما اعلام شده‌اند و به عنوان

سرمشق و تجسم و تجسد این قوانین، آن‌ها را انتقال می‌دهند. آن‌ها حداقل در درجه‌ی اول نه با گفتار بل با نمایش - با چنان موجوداتی بودن- این قوانین را انتقال می‌دهند.

او بر این باور است که این «امکان‌های وجود» در شخصیت قهرمانانی تجسم یافته که در حافظه‌ی جمعی یک فرهنگ به خاطر سپرده شده‌اند و این متعهدکردن دازاین است به گام برداشتن به شکلی وفادارانه بر روی جای پای آن دسته از قهرمانان سرمشق فرهنگ خود که در خور موقعیت خاص خود او هستند.

160- زیستن در حضور الوهیان چیزی است که خواه بدان تصدیق کنیم یا نه، حداقل مادامی که به معنای کامل کلمه‌ی انسان باقی می‌مانیم، همواره آن را به جای می‌آوریم.

خدایان در مدرنیته نمرده‌اند، آن‌ها صرفاً به سوی پوشیدگی عقب رانده شده‌اند. غیبت، نیستی نیست ولی چون به زندگی‌های ما اختصاص نیافته‌اند نمی‌توانند بر آن چیزی تأثیر داشته باشند که عملاً در جهان رخ داده.

چون مدرنیته درک خود از قدسیت را از دست داده، نمی‌تواند منزلگاهی را مهیا کند که خدایان بتوانند در آنجا اقامت کنند. خدایان، غایب‌اند زیرا ما در زمانه‌ی افسون متافیزیک و غلبه‌ی نثر بر شاعری زندگی می‌کنیم.

ما به عنوان انسان‌ها هرکاری بکنیم و هر پلی بسازیم آن را در حضور الوهیان انجام داده و می‌سازیم، اما تنها آن افرادی که در معنای وجودی کلمه اقامت می‌گزینند، چنین

اسکانی را تجربه کرده اند و چهارگانه
برایشان آشکار می‌شود.

هایدگر در توصیف مؤلفه‌های چهارگانه
می‌گوید: زمین حاصل شکفتن و میوه‌دانی است
که در صخره و آب می‌گسترده و در گیاه و حیوان
طغیان می‌کند... آسمان نیز مسیر گنبدوار
خورشید است و جایگاه تغییر ما، جایگاه تابش
مارپیچ ستارگان، فصول سال و تغییراتشان،
روشنایی و گرگ و میش روز، تاریکی و درخشش
شب، بخشنده‌گی و بی‌رحمی آب و هوا، ابرهای
مواج و ژرفنای آبی‌اش... الوهیان نیز
پیام‌آوران اشارت‌گر الوهیت‌اند... میرندگان
انسان‌ها هستند. آن‌ها از آن روی میرنده
خوانده می‌شوند که مستعد فهم مرگ از آن روی
که مرگ است، هستند. انسان‌ها بر فهم مرگ به
عنوان مقبره‌ای که راز خود هستی را حاضر
می‌سازد توانمند می‌شوند.

او نشان می‌دهد اقامت‌گزیدن قرار است
ساکن‌شدن در امر شاعرانه باشد تا ساختار
وجودی در جهان‌بودن به‌کلی شاعرانه روشن شود
و این ساختار نسبت به هستی شفاف شود و از
این طریق خدای ناشناخته در درک آنچه برای
انسان آشناست حضور یابد.

163- انسان زمانی اقامت می‌گزیند که جهان
او به شکلی شاعرانه و درخشان آشکار شود،
یعنی زمانی که جهان به عنوان جایگاه مقدسی
که هست، خود را نمایان سازد. اما جهان
انسان، ساختاری چهارگانه دارد و زمانی
انسان اقامت می‌گزیند که آن ساختار چهارگانه
ظاهر شود. یعنی زمانی که سیاره به زمین و
آسمان به بهشت، انسان‌ها به میرندگان و

امکانات وجود میراث به الوهیان تابناک تبدیل شوند. اقامت‌گزیدن عبارت است از مراقبت از زمین، آسمان، خدایان و میرندگان. آنچه از طریق ابزار مدرن به ما نزدیک می‌شود جهانی است که جهان نیست. جهان ما، جهان مجاور ما و محل اقامت ما است. اما مجاورت، مستلزم دوری است و اگر دوری غایب باقی بماند، مجاورت نیز آشکار نخواهد شد. ارتباطات تکنولوژی مدرن موجب آفرینش نوعی بی‌فاصله‌گی یکنواخت می‌شود که در آن‌جا هرچیز به یک درجه نزدیک و به یک درجه دور است.

165- برای این‌که کسی مکانی را خانه‌ی حقیقی خود به‌شمار آورد، او نباید مکان‌های دیگر را - لاقلاً به اندازه‌ی مکان اول- خانه‌ی خود بداند. کسی که هر جایی را به یکسان خانه‌ی خود احساس کند، هیچ‌جا در خانه نیست، همیشه در کوچ است. محل اقامت، مجموعه‌ی به هم پیوسته با ویژگی‌های طبیعی و فرهنگی است و هر یک از مؤلفه‌های آن به شکلی منطقی با همدیگر مرتبط اند.

166- بودن در خانه و تعلق داشتن به یک مکان برای این است که آن‌جا به عنوان مکانی مقدس و شاعرانه آشکار شود، مخصوصاً به خاطر خدایان آن مکان. مکان‌های متفاوت حداقل به شکل حاشیه‌ای خدایان متفاوتی را منزل می‌دهند.

اقامت‌کنندگان جهانی، اشخاص ره‌اشده از هرگونه تعهدی هستند و به همین دلیل یک مهاجرت موفق‌گرچه ناممکن نیست اما فرایندی

تدریجی و دشواری است... مکان‌های متغیر
مستلزم مردمان متفاوت هستند.

متعلق مراقبت، مکان یا جهان محلی و
کرانمندی است که شخص در آن اقامت می‌گزیند
و ساحت‌های آن عبارت است از زمین، خدایان،
آسمان و میرندگان - و امر قدسی -

مراقبت، زمانی رخ می‌دهد که ما چیزی را به
طبیعت خودش واگذاریم یا زمانی که چیزی را
جهت جبران حضور خاص خودش رها سازیم و آن
را به ظهور رسانیم. نجات تنها رهانیدن چیزی
از خطر نیست، نجات دادن حقیقی به معنی
رها ساختن چیزی برای حضور خاص خودش است.

فوزیس جایی است که خدای هنرمند طرح مورد
نظر خود را بدون یاری انسان تحقق می‌بخشد و
تخنه آن‌جاست که او به یاری انسان نیازمند
است. زیرا یونانیان جهان را به عنوان
پوئیسس به معنای به ظهور رسانیدن می‌فهمیدند
و آن را به دو بخش فوزیس- مثل تبدیل غنچه به
گل- و تخنه می‌شناختند.

اگر جهان به عنوان خود آشکارگی یک خدا،
مکانی مقدس است، پس از دگرگون‌ساختن و تخریب
آن‌چه به عنوان ویژگی‌های بنیادین جهان محسوب
می‌شوند مثل رودخانه‌های بزرگ و کوهستان‌ها،
جنگل‌ها و مردمان، خودداری باید کرد.

پیرامون ما جهانی در حال جهانی‌بودن است
و خود، در میانه‌ی آن‌ها هستیم، قرار گرفتن
در نسبتی از نگهبانی چه به صورت فوزیس و
چه به صورت تخنه.

173- هایدگر در رابطه با تابندگی شعر
می‌گوید: کلام حقیقتاً شاعرانه است، یعنی واجد
معانی بسیاری است. کلام شاعرانه در غنای

پایان‌ناپذیر فضاهاى معنایى، فضایی که از طریق مقوله‌هاى فهم‌پذیری روزمره گسترش می‌یابند، اما در معنایی مشخص به فراسوی آن‌ها می‌روند، در نوسان است. امر رازآموز را در راز خودش به منصه‌ی ظهور می‌رساند و ناپوشیدگی‌هاى زندگی را آشکار می‌کند.

من می‌توانم در روستا یا در محله‌ی خود بیشتر از هر جای دیگر احساس در خانه‌بودن کنم. در شهر خود قدری احساس در خانه‌بودن می‌کنم و در کشور کم‌تر چنین احساسی دارم و در خارج از آن به هیچ‌وجه احساس در خانه‌بودن نمی‌کنم.

برای شاعر و فیلسوف و قدیس همه‌چیزها دوستانه و مقدس و همه‌ی رویدادها مفید و همه‌ی روزها مقدس و همه‌ی انسان‌ها الوهی‌اند. ما با سکنی‌گزیدن، از آزادی و صلح خود حفاظت می‌کنیم و لذا هر ساختمانی محل سکنی‌گزیدن نمی‌تواند باشد.

8- نگهبان‌بودن

مراقبت از زمین می‌تواند کوششی باشد جهت به رسمیت‌شناخته‌شدن جنگل یا سلسله‌ای از کوهستان و حفظ آن‌ها و استفاده از سوخت‌های پاکیزه و حفاظت از هستندگان روی زمین و یا کامل‌ساختن عبارات نیمه‌اداء‌شده‌ی طبیعت.

خانه‌ها در فرهنگ مدرن ماشین‌هایی هستند برای اقامت و نسبت به آنچه قرار است در آن جای گیرد بی‌تفاوت است و رعایت جایی که در آن ساخته می‌شوند را نمی‌کنند. دیوارهای خشتی رعایت محیط اطراف خود را می‌کنند که مهمان ناخوانده‌ای نباشند و نظام زمین را به هم نزنند. گاهی پل‌ها به کناره‌های رودخانه

اجازه می‌دهند تا به عنوان کناره‌ها ظاهر شوند نه باریکه و لبه‌ی صرف متروک. چنین پله‌هایی زمین را به عنوان منظره گرد هم می‌آورند.

این خود زمین است که می‌سازد و معماری اصیل آن است که از ساختن خود زمین نگاهداری می‌کند.

هایدگر می‌گوید: اقامت‌کنندگان زمانی از آسمان مراقبت می‌کنند که آسمان را از آن جهت که آسمان است می‌پذیرند و خورشید و ماه و ستارگان را به مسیرشان و فصول را به اعتدال خود واگذاری می‌کنند، همچنان موهبتی آرامش‌بخش.

اقامت‌کننده با تجربه‌ی آسمان خویش در این شیوه، آرزو خواهند داشت که از حضور نظم‌های مقدس آن نگاهداری به عمل آورند... نظم‌های فصلی و روزانه به همان اندازه که از طریق انسان به اجرا در می‌آیند به همان اندازه نیز از طریق پدیده‌های طبیعی صورت می‌گیرند. کشت و کارکشاورز به همان اندازه که بخشی از شروع بهار است به همین نسبت بخشی از آب‌شدن یخ است و دروکردن‌کشاورز به همان اندازه که در پایان تابستان انجام می‌شود به همین نسبت با مهاجرت پرستوها همراه است. و اقامت‌کنندگان تمایل خواهند داشت تا به حفظ حضور نظم‌های مقدس در زندگی انسان‌ها بپردازد و در مقابل از بین‌رفتن تعطیلاتش مقاومت می‌کند تا فرصت به‌خودآمدن را از دست ندهد.

وظیفه‌ی ما نه دیوآساکردن تکنولوژی - مثل چراغ برق- است بلکه باید بیاموزیم که چگونه

با آن زندگی کنیم و آن را با زندگی برآمده از اقامت‌گزیدن یکی کنیم. میرندگان اقامت می‌گزینند چون که انتظار الوهیان را از آن حیث که الوهیان هستند می‌کشند. به انتظار آمدن‌شان می‌نشینند و در نشانه‌های غیب‌شان اشتباه نمی‌کنند. آن‌ها خدایان‌شان را نمی‌سازند و بت‌ها را نمی‌پرستند به انتظار سعادت می‌نشینند که پاپس کشیده است.

از آن‌جایی که نقش یک خدا سامان‌بخشیدن به تاریخ و اختصاص‌یافتن به زندگی اجتماعی است که او خدای آن است، خدایان در زمان حاضر نمی‌شکنند و مراقبت در این امر کمک به شکفتن و اختصاص‌یافتن‌شان است به زندگی جماعت. این انتظار گوش به زنگ‌بودن برای آمدن سرنوشت هستی.

مراقبت از میرندگان عبارت است از بدرقه‌کردن طبیعت‌شان که توانمندی بر مرگ است از آن جهت که مرگ است. وارد ساختن میرندگان به سوی طبیعتِ مرگ به آن معنا نیست که مرگ را به عنوان نیستی تبدیل کنیم. ما عموماً معرفت به فناپذیری خویش را سرکوب کرده و در نتیجه زندگانی‌های مان مملو از اضطراب شده. از این رو نخستین نیاز معنوی ما از این قرار است که در طبیعت خاص خود در خانه درآییم و بر مرگی نیکو توانا شویم. رخصت‌دادن به حضور مرگ. اگر به مرگ اجازه دیدن داده نشود، میرندگان نمی‌توانند به سوی طبیعت غیر هراسناک و راستین مرگ قدم بگذارند. اندیشه‌ی شاعرانه اجازه می‌دهد تا خویشتن راستین خود را نه با من میرنده،

بلکه با تمامیت بی‌کران خود هستی یکسان بگیریم.

خانه‌ی سالمندان موجب می‌شود تا سالخوردگی و مرگ از تجربه‌ی خانواده زدوده شود. آن کسی که حقیقتاً به چیستی جهان واقف است می‌داند در میانه‌ی این چیستی چه چیزی را برای انجام دادن اراده کند.

9- پرورش نیروی نجاتبخش

اقامت‌گزیدن به هیچ روی به معنای در خود فرو رفتن نیست، فعالیت به سوی مقیم ساختن همه‌ی انسان‌ها است. چرخش شخصی، پرورش چرخش جهانی است. چنین چرخشی مشتمل بر بازگشت خدایان به تمام جماعت است.

فلسفه‌ی راستین ذاتاً نابهنگام است و هرگز نمی‌تواند به شکل مستقیم سبب فراهم آوردن نیرویی جهت تغییر تاریخ شود، ولی می‌تواند آغازگر دگرگونی‌های ژرفی شود.

تغییر دوره‌ی تاریخی تنها زمانی روی می‌دهد که معرفتی اصیل در باره‌ی چیزها بر وجود انسان چیره شود و فلسفه مسیر و چشم اندازهای چنین معرفتی را می‌گشاید.

انجام دادن چرخش عبارت است از تبدیل شدن به یک یگان مقاومت در برابر گشتل.

اقامت‌گزیدن واجد کیفیتی واگیردار است.

هایدگر معتقد است انسان‌ها آزادی خود را به جهت همین گشتل از دست داده‌اند و لذا ارتباط بین ساختن و سکونت‌گزیدن از بین رفته. هنر سکونت‌گزیدن را از دست داده ایم.

همدلی با دریا و جنگل یعنی به اندازه‌ی نیاز از آن‌ها استفاده کنی.

اگر راه فراری داریم آن راه، راه هنر و پوئیسیس است.

پرسش از آزادی از پرسش‌های بنیادین بشر است و با پرسش از وجود گره خورده است. آزادی انسان با اندیشیدن در مورد وجود به دست می‌آید. آزادی ذات حقیقت است.

پرسش از حقیقت وجود با پرسش از آزادی یکی است. ذات حقیقت به معنای رها بودن و گشایش داشتن و بازبودن همان آزادی است. بگذار باش بودن هر چیزی یعنی آزادی و این تحقق سرشت حقیقت است. آدمیان برون ایستا هستند و می‌توانند با آزادی پیوند برقرار کنند، ولی نمی‌توانند مالک آزادی باشند.

انسان از طریق دازاین در عالم قرار می‌گیرد و عالم بودگی‌اش ظهور می‌کند.

از نظر هایدگر حقیقت مطابق یک شیئی با معرفت انسان نیست بلکه حقیقت به معنای بگذار باش بودن است آن‌طور که هست، پس موضوع کاشف بودن و مکشوف بودن در میان است. کاری که پوئیسیس می‌کند تا اجازه‌ی پدیدار شدن اشیاء را به اشیاء می‌دهد که آلتیا نیز به معنای عدم پوشیدگی یا کشف حجاب است و نامستوری و گشودگی که این‌ها ملاک مطابقت نیست و نقش دازاین کاشف موجودات است.

گشودگر است و این به سرشت دازاین ارتباط دارد. حقیقت تا وقتی وجود دارد که دازاین وجود دارد. اگر حقیقت آلتیا باشد و نامستوری باشد پس در حقیقت در ذات خود ناحقیقت و عدم حقیقت است، چون لازمه‌ی ذات عدم پوشیدگی، پوشیدگی است. این پوشیدگی یعنی آن چیز، رازآمیز است و تمام دازاین

.....

را در برگرفته، یعنی تمامی در جهان‌بودگی ما را در برگرفته، اگر چنین نبود ما در مورد وجود یا هستی پرسش نمی‌کردیم. بنابراین دازاین برون‌ایستاست در عین آن‌که درون‌ایستا است و می‌خواهد جهان در دستش باشد.

حقیقت یعنی سکنی‌گزیدن و گشوده‌شدن برای آن‌که جهان را ببینیم. گشودگی هست و ما باید در برابر آن قرار بگیریم، ولی این از طریق فعالیت انسان به دست نمی‌آید زیرا پرسش اصلی به میان نیامده.

اندیشه‌ی فلسفی می‌تواند یک گشودگی ایجاد کند.

انسان از چهارگانه غافل شده.

آدمی از نظر هایدگر موجودی است که می‌تواند در موضع‌گشودگی موجودات قرار گیرد. اجازه دادن به موجودات که خودشان باشند به معنای درگیرکردن خود با موجودات است.

هایدگر می‌گوید من درباره برون‌ایستایی صحبت می‌کنم یعنی اگزیستنس، و نه در مورد موجودیت.